

مهدویت و سنت‌های رهبری الهی در قرآن

آیت‌الله محسن اراکی*

مترجم: سیدمحمدرضی آصف‌آگاه**

چکیده

این نوشتار درصدد بررسی غیبت امام مهدی علیه السلام در پرتو سنت‌های تاریخی از منظر قرآن کریم است. از این رو ابتدا چهار سنت از سنت‌هایی که بر ارتباط بین رهبر الهی و جامعه انسانی حاکم است را برمی‌شمریم که عبارتند از: سنت امامت مستمر، سنت جانشینی الهی با آغازی فردی و انتهای جمعی، سنت حضور و سنت غیبت رهبری الهی.

واژگان کلیدی

سنت‌های تاریخی، سنت امامت، سنت حضور، سنت غیبت، انواع غیبت، غیبت کناره‌گیری، غیبت هجرت، غیبت استتار.

* دبیر کل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.

** عضو هیئت علمی مرکز تخصصی آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم. (Razieshkevari@gmail.com)

مقدمه

قرآن کریم مهم‌ترین منبع برای شناسایی سیره معصومان علیهم‌السلام به شمار می‌رود؛ زیرا ارتباط میان قرآن کریم و سیره معصومان، ارتباط بین نظریه و تطبیق آن است. همان‌گونه که شناسایی تفصیلی هر نظریه از راه تطبیق آن بر پدیده‌های خارجی به دست می‌آید، تفسیر عام و واقعی پدیده‌های خارجی نیز تنها در پرتو نظریه امکان‌پذیر است.

این نوشتار درصدد بررسی مختصر یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخی پس از وفات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یعنی غیبت امام مهدی عج است و این واقعه مهم تاریخی را در پرتو سنت‌های تاریخی در قرآن کریم بررسی می‌کند؛ سنت‌هایی که در جهان، جامعه و تاریخ جریان دارند.

سنت‌های رهبری الهی در تاریخ

از منظر قرآن، برخی از سنت‌های تاریخی که بر جامعه انسانی حاکمند عبارتند از: سنت‌هایی که بیان‌گر ارتباط بین رهبری الهی و جامعه انسانی در طول تاریخ هستند. این سنت‌ها بسیارند و ما به اختصار به چهار سنت اشاره می‌کنیم.

1. سنت امامت مستمر و فراگیر

از جمله سنت‌های الهی در جامعه انسانی، نظارت و مراقبت مستمر خداوند بر جامعه از طریق رهبری عادل است که خلافت خدا بر زمین را پدیدار می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت».

روشن است که قرار دادن خلیفه در زمین عمومیت دارد و همه زمان‌ها را دربر می‌گیرد. این آیه از یک تصمیم و دستور فراگیر الهی حکایت می‌کند که بر اساس آن، خداوند بر روی زمین خلیفه دارد. حضرت آدم ع نخستین خلیفه الهی بود و پس از او نیز پی در پی خلافت الهی استمرار داشته است. آیات ذیل بر خلافت مستمر الهی تأکید دارند:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

قَالَ لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۲

و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم.» [ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور] فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.»

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^۳

ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^۴

و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید]: خدا را بپرستید و از طاغوت [فریب‌گر] بپرهیزید.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۵

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آن که به توفیق الهی از او اطاعت کنند.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۶

به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب [آسمانی] و ترازوی شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه [را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۷

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند.

خلافت الهی بدین معناست که خلیفه و جانشین بر اساس شریعت الهی زمین را اداره و آباد می‌کند؛ زیرا جانشینی از حاکم و صاحب امر به معنای اجرای دستورات حاکم و تحقق اهداف اوست و این مسئولیتی است که پیامبران در طول تاریخ پذیرفته و به دوش کشیده‌اند؛ چرا که آنان جانشینان خدا روی زمین بوده‌اند. هرچند نبوت با پیامبری حضرت محمد ﷺ خاتمه یافت، اما خلافت و جانشینی الهی با ائمه اطهار علیهم‌السلام ادامه یافت؛ زیرا تصمیم الهی بر قرار دادن خلیفه روی زمین استوار شده است.

2. جانشینی الهی با آغازی فردی و انتهای جمعی

آغاز جانشینی انسان از خدا به صورت فردی بود، اما در نهایت این جانشینی به صورت جمعی است؛ زیرا خداوند «استخلاف جمعی» را اراده کرده و می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾^۸

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد.

البته جانشینی جمعی با رهبری امام معصوم _ که از طرف خدا مشخص می‌شود _ آغاز می‌شود. او با رهبری خاص خود امتی را پرورش می‌دهد که توانایی اقامه عدل، امر به معروف و نهی از منکر دارند.

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۹

شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید؛ به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند بازمی‌دارید، و به خدا ایمان دارید.

با گذر از این مسیر تربیتی کامل است که جانشینی جمعی شکل می‌گیرد و امت اسلامی اعم از رئیس و مرئوس، امام و مأموم دنبال حق و عدل هستند و بدین سبب جانشین خدا روی زمین هستند.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^{۱۰}

و بدین گونه [که قبله شما، یک قبله میانه است] شما را [در حد اعتدال، میان افراط و تفریط] امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد.

در واقع، اراده جمعی مردم بر یاری و پیروی از رهبری الهی است که جانشینی جمعی را محقق می‌سازد و در این هنگام، هدف بزرگ از جانشینی انسان بر زمین به دست می‌آید. آن هدف عبارت است از: آبادی زمین، آسایش و رفاه فراگیر و سعادت نهایی. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^{۱۱}

و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم.

اما اگر مردم از رهبری الهی و پیروی از او سر باز زنند، دچار عواقبی تلخ می‌شوند که در آینده گریبان آنان را می‌گیرد. در ادامه آیه گذشته می‌خوانیم:

﴿وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^{۱۲}

ولی [آن‌ها حق را] تکذیب کردند؛ پس به [کیفر] دستاوردها [گریبان] آنان را گرفتیم.

این عاقبت دردناک نتیجه دوری از هدایت خدا و پیروی نکردن از رهبری الهی است. بنابراین انسان، خود مسئول آثار تلخی است که از سوء اختیارش سرچشمه می‌گیرد. خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^{۱۳}

بگو: «خدا و پیامبر را اطاعت کنید. پس اگر پشت نمودید، [بدانید که] بر عهده اوست آن چه تکلیف شده و بر عهده شماست آن چه موظف هستید. و اگر اطاعتش کنید راه خواهید یافت، و بر فرستاده [خدا] جز ابلاغ آشکار [مأموریتی] نیست.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ * ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^{۱۴}

و در هیچ شهری، پیامبری نفرستادیم مگر آن که مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری درآیند. آن گاه به جای بدی [بلا] نیکی [نعمت] قرار دادیم تا انبوه شدند و گفتند: «پدران ما را [هم مسلماً به حکم طبیعت] رنج و راحت می‌رسیده است.» پس در حالی که بی‌خبر بودند به ناگاه [گریبان] آنان را گرفتیم.

این دو آیه بر این دلالت دارند که سنت الهی بر جامعه انسانی حاکم است و به تربیت و آماده‌سازی او برای پذیرش مسئولیت جانشین الهی و اطاعت از رهبری الهی تا برپایی عدل و تقوا بر زمین می‌پردازد.

این دو آیه از آزمایش الهی نسبت به امت انبیا برای بیداری، هشیاری، تربیت و آماده‌سازی آنان حکایت می‌کنند تا شاید مسئولیت‌های بزرگ خود نسبت به پیامبران را جامعه عمل پوشانند و از آنان پیروی کرده و در راه تشکیل جامعه الهی عادل روی زمین به آنان یاری رسانند. قرآن کریم، رهبری الهی _ که منت خداوند بر جامعه بشری است _ را به عنوان «تمام نعمت الهی» بر انسان معرفی می‌کند و بر نعمت تام بودن آن تأکید می‌کند؛ آن‌جا که یعقوب پسرش یوسف را مورد خطاب قرار داد و گفت:

﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^{۱۵}

و این چنین، پروردگارت تو را برمی‌گزیند، و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند، همان‌گونه که قبلاً بر پدران تو، ابراهیم و اسحاق، تمام کرد. در حقیقت، پروردگار تو دانای حکیم است.

خداوند پس از اعلام عمومی امامت علی عليه السلام توسط پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^{۱۶}

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.

﴿وَإِخْشَائِي وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا﴾^{۱۷}

و از من بترسید تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم، و باشد که هدایت شوید. همان طور که [با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم و] در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می‌خواند.

تمامیت نعمت بر رهبر، به معنای توجه خاص خدا و هدایت ربانی به امام الهی است، به گونه‌ای که او را شایسته رهبری و جایگاه امامت می‌کند و تمامیت نعمت بر جامعه بشری، شایستگی برای به عهده گرفتن جانشینی خدا بر روی زمین است و این امر با تعیین رهبر الهی که سرپرستی جامعه را به عهده گیرد حاصل می‌شود.

3. سنت حضور و به عهده گرفتن رهبری الهی

در قرآن کریم، سنت حضور به معنای سرپرستی فعلی و مستقیم رهبری الهی بر مردم است؛ در آن هنگام که مردم دعوت و فراخوان رهبر الهی برای یاری حق و اقامه عدل بر روی زمین را لبیک گفته و در صحنه جهاد حضور یابند و از دستورات او پیروی کرده و از رهبری او فرمان برداری کنند. سنت حضور بدین معنا، یکی از افراد قانون الهی است که در قرآن از آن این گونه تعبیر شده است:

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^{۱۸}

و آن گاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاس‌گزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد، و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.

این آیه پس از آیاتی قرار گرفته که به سنت رهبری الهی _ که یکی از مصادیق آن، حضرت موسی عليه السلام است _ اشاره دارد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ * وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ

أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»^{۱۹}

و در حقیقت، موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او فرمودیم] که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آور، و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن، که قطعاً در این [یادآوری] برای هر شکیبای سپاس‌گزاری عبرت‌هاست. و [به خاطر بیاور] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، آن‌گاه که شما را از فرعونیان رهانید، [همانان] که بر شما عذاب سخت روا می‌داشتند، و پسرانتان را سر می‌بریدند و زانتان را زنده می‌گذاشتند، و در این [امر] برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود.

سنت حضور رهبری در جامعه به سنت رحمت الهی برمی‌گردد؛ سنتی که پروردگار ما این‌گونه به آن اشاره می‌کند:

«وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^{۲۰}

و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است.

البته استمرار و دوام این رحمت بر اساس سنت دیگری است که قرآن _ چنان‌که گفته شد _ از آن این‌گونه تعبیر می‌کند: «اگر واقعاً سپاس‌گزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهیم کرد، و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.»

معنای آیه این است که سنت رحمت واسعة الهی بر مردم جریان می‌یابد و به موجب این رحمت، نعمت الهی بر مردم شروع می‌شود و خداوند بزرگ‌ترین نعمتش را با فرستادن رهبری الهی برای رسیدن به سعادت و کمال آغاز می‌کند. اگر مردم نسبت به این نعمت سپاس‌گزاری کردند این نعمت استمرار می‌یابد و خداوند با یاری، پیروزی، تأیید و پشتیبانی بر آن نعمت می‌افزاید. اما اگر مردم نسبت به آن نعمت کفران ورزیدند، دچار «سنت غیبت» می‌شوند که در ادامه از آن سخن می‌گوییم. سنت حضور دو طرف دارد:

طرف اول، رهبر الهی است. حضور او بین مردم، این‌گونه آغاز می‌شود؛ او مردم را به یاری‌اش دعوت می‌کند و آنان را به گونه‌ای تربیت می‌کند که شایستگی به عهده گرفتن خلافت الهی بر زمین برای اقامه عدل، آبادانی، رشد و پیشرفت را داشته باشند.

طرف دیگر، امتی است که برای جانشینی خدا روی زمین پرورش یافته است.

هر زمان رهبر الهی در مقام دعوت به خدا حاضر شود و مردم را به پیروی از خدا و اقامه عدل الهی بر روی زمین فرا خواند، مردم اجابت کرده و او را یاری کنند و عدل را اقامه نمایند؛ در این صورت

مقدمات نصرت الهی نسبت به آن امت کامل می‌شود. چنین مردمی مستحق دریافت نشان افتخار جانشینی خدا هستند. امداد الهی با یاری و تأیید خدا بر آنان نازل می‌شود و در جایگاه شایسته خود جای می‌گیرند؛ جایگاهی که قرآن از آن به «شهادت بر سایر امت‌ها» تعبیر می‌کند. اگر مردم چنین حضوری را حفظ کنند نعمت تامّ الهی بر آنان پایدار می‌ماند، اما اگر مردم کنار کشند بازگردند و رهبر الهی‌شان را یاری نکنند، نعمت الهی به همان اندازه کاهش می‌یابد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر اساس سنت حضور می‌فرماید:

أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَأَ حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا
أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يَقَارُوا عَلَى كِبْطَةِ ظَالِمٍ وَ لَأَ سَعَبَ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا
وَ لَأَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا وَ لَأَلْقَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنزٍ؛^{۳۱}

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم؛ آن‌گاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است.

حضور جمعی مردم و اعلام آمادگی برای پیروی از رهبر الهی و یاری او پس از کنار کشیدن و بازگشتن، موجبات بازگشت رهبر برای حضور فعلی در عرصه سیاسی و به دست گرفتن رهبری مردم را فراهم می‌سازد. این بازگشت، بر اساس سنت حضور است؛ چرا که سنت حضور بر رهبر الهی واجب می‌کند تا به مردمی که دور شده بودند ولی هم‌اکنون برگشته و اعلام حضور، یاری، پیروی و ولایت می‌کنند، لبیک بگوید، همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و... مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم.»

4. سنت غیبت در رهبری الهی

چنان‌که گفتیم بر اساس منطق قرآنی، رهبری الهی نعمت بزرگی است که خدا بر مردم روی زمین منت نهاده است و به اختصار اشاره کردیم نعمت تامّ الهی که در شکل رهبری الهی تجسم یافته بعد از پیاده شدن میان مردم به عنوان سنت الهی استقرار می‌یابد.

در این جا سزاوار است مقدمه‌ای در توضیح سنت غیبت بر اساس بیان‌های آشکار قرآن عظیم آورده شود. قرآن در موارد متعددی به این سنت توجه داده و ما در این جا به بعضی از آن موارد اشاره می‌کنیم:

(الف) سوره ابراهیم با اشاره به نعمت رهبری الهی بر بنی‌اسرائیل که در امامت حضرت موسی علیه السلام تجسم یافته آغاز می‌شود. خداوند در این سوره با تأکید بر سنت الهی بودن این نعمت می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ﴾^{۲۲}

آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی؟ [در آن سرای هلاکت که] جهنم است [و] در آن وارد می‌شوند، و چه بد قرارگاهی است.

این آیه تقریر روشنی از سنت الهی است. همان سنتی که در اوایل همین سوره بیان می‌کند: «اگر شکرگزاری کنید، [نعمت خود را] بر شما خواهیم افزود؛ و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است.» رهبری الهی _ که نعمت بزرگ آسمانی بر مردم است - در ضمن رهبری امت استمرار یافته و با عطای الهی به شکل اداره جامعه و هدایت آن به سوی سعادت ادامه می‌یابد و این زمانی است که مردم سپاس‌گزار این نعمت باشند و از رهبری الهی پیروی کرده و او را یاری کنند. اما هرگاه مردم نسبت به این نعمت ناسپاسی کنند، از آن روی گردانده و از فرمان‌برداری رهبری الهی سر باز زنند، آن را یاری نکنند و رهبر الهی را در رویارویی با طاغوت تنها گذارند موجبات نقصان و فشرده شدن نعمت را فراهم آورده و به دنبال آن، نعمت از آن‌ها سلب می‌شود و این در حالی است که بسیار به آن نعمت نیازمندند.

گرفته شدن نعمت رهبری الهی _ به دلیل ناسپاسی _ درجاتی دارد؛ مهم‌ترین درجه آن، سنت غیبت رهبری الهی است و بالاترین درجه آن سنت نابودی و استیصال است. آیات متعددی به این سنت اشاره دارند، از جمله:

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَأَيُّبُنُوكَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا * سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾^{۲۳}

و چیزی نمانده بود که تو را از این سرزمین برکنند، تا تو را از آن جا بیرون سازند، و در آن صورت آنان [هم] پس از تو جز [زمان] اندکی نمی‌ماندند؛ سنتی که همواره در میان [امت‌های]

فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته‌ایم [جاری] بوده است، و برای سنت [و قانون] ما تغییری نخواهی یافت.

واژه «استفزاز» در این آیه به «قتل» تفسیر شده؛ بنابراین معنا این گونه می‌شود: مشرکان قریش تصمیم به قتل پیامبر ﷺ گرفتند و اگر این کار را می‌کردند و پیامبر ﷺ را می‌کشتند، نابود می‌شدند؛ زیرا از سنت‌های الهی که در قرآن بیان شده این سنت است که خدا ناخوش دارد جامعه انسانی نظام عادلانه الهی _ که آسمان و زمین به واسطه آن پابرجا هستند _ را زیر پا گذارد.

نظام آفرینش الهی به دو صورت جامعه انسانی را دربر می‌گیرد:

1. جامعه انسانی با عمل به دستورات خدا و پیروی از رهبری الهی، نظام عدل الهی را برپا سازد. در این صورت با نظام آفرینش که بر تمامی وجود حاکم است، هماهنگ می‌شود؛ تمامی موجودات در خدمت او قرار می‌گیرند و حکمرانی بر هستی به او واگذار می‌شود تا به نقش جانشینی الهی جامعه عمل پوشاند.

2. جامعه انسانی مقدمه برپایی جامعه عادل باشد و این در صورتی است که نظام عدل الهی زیر پا گذاشته شود و مردم از رهبری الهی پیروی نکنند. اما هنوز قابلیت برپایی جامعه عادل به کلی از دست نرفته باشد، در این هنگام «سنت امهال» جاری می‌شود، به شرط این که تشکیل جامعه صالح امکان پذیر بوده و جامعه بشری شایستگی تغییر و اصلاح داشته باشد و هنوز فرصت برای بازگشت به راه درست ولو در آینده باقی باشد. اما هر گاه جامعه، این شایستگی را از دست دهد، دیگر شایسته دستیابی به نعمت‌های الهی نیست؛ نعمت‌هایی که بر پایه حکمت و عدل بنا شده‌اند و در برابر ظلم و فساد قرار دارند.

این همان سنت الهی است که به اراده الهی باعث نابودی و استیصال قوم نوح ﷺ شد؛ آن گاه که نظام عدل را کنار گذاشته از پیروی پیامبرشان دست کشیدند و حالت طغیان پیدا کردند، شایستگی ایجاد جامعه عادل را از دست دادند و تمامی ظرفیت‌های بازگشت به نظام عدل و محدوده اطاعت و یاری رهبر الهی را به کلی نابود ساختند. قرآن کریم در بیان تاریخ قوم نوح ﷺ به روشنی به این سنت تصریح می‌کند و می‌فرماید:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْيِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا * ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا﴾^{۲۴}

[نوح] گفت: «پروردگارا، من قوم خود را شب و روز دعوت کردم، و دعوت من جز بر گریزشان نیفزود. و من هر بار که آنان را دعوت کردم تا ایشان را بیامری، انگشتانشان را در گوش‌هایشان کردند و ردای خویشتن بر سر کشیدند و اصرار ورزیدند و هر چه بیشتر بر کبر خود افزودند. سپس من آشکارا آنان را دعوت کردم. باز من به آنان اعلام نمودم و در خلوت [و] پوشیده نیز به ایشان گفتم.

تا آن جا که می‌فرماید:

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَّا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَّا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾^{۲۵}

و نوح گفت: «پروردگارا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار، چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزنایند.

از حضرت نوح عليه السلام به عنوان بنده صالح و مهربان نسبت به بندگان خدا، به دور است که کافران را از باب انتقام‌جویی نفرین کرده باشد؛ بلکه نفرین او هماهنگ با سنت نابودی جامعه به دور از فرمان خداست. چنین جامعه‌ای تمامی شایستگی‌های استمرار وجودش در ضمن نظام هستی که بر پایه حق و عدل است را از دست داده و عدالت را نابود کرده است. خداوند در سوره اسراء^{۲۶} به این سنت اشاره می‌کند. کشتن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله _ به عنوان تنها رهبری که برگزیده شده تا از ناحیه خدا جامعه‌ای تشکیل دهد که به طور دائم خلیفه الهی باشد _ بدین معناست که چنین جامعه‌ای آخرین فرصت خود را برپایی نظام عادلانه از دست داده است.

این بیان برای جامعه طغیان‌کننده‌ای است که شایستگی تشکیل جامعه صالح را نداشته باشد؛ اما اگر جامعه‌ای چنین شایستگی را داشته، ولی در برابر رهبر الهی فرمان‌بردار نباشد، او را یاری و حمایت نکند، بدو هدایت نجوید و از او پیروی نکند دچار سنت دیگری می‌شود به نام سنت انحسار و کاستی نعمت رهبری الهی؛ در این صورت رهبر از مردمی که نسبت به نعمت رهبری ناسپاسی کرده و از رهبری او سرپیچی نمودند، غایب می‌شود و این غیبت دو گونه است:

1. غیبت مکانی: در غیبت مکانی، رهبر الهی به مکانی دیگر می‌رود تا وقتی که مردم نسبت به تعامل با او آماده شوند و به مسئولیت‌های خود در برابر رهبری الهی به صورت پیروی و یاری، جامعه عمل بپوشانند.

2. غیبت زمانی: در این گونه غیبت، رهبر از دیدگان مردم برای مدتی کوتاه یا بلند پنهان می‌شود تا زمان و شرایط مناسب برای ظهور فرا رسد و قیام کند تا جامعه صالح بر روی زمین تشکیل دهد. در قرآن کریم نمونه‌هایی را می‌یابیم که در آن سنت انحسار نعمت الهی و غیبت بزرگ‌ترین رهبران الهی در طول تاریخ اجرا شده است. از آن قبیل است اجرای سنت انحسار درباره حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان رهبر الهی مؤسس؛ در آن جا که می‌فرماید:

﴿وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛^{۲۷}

و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: «خدا را بپرستید و از او پروا بدارید؛ اگر بدانید این [کار] برای شما بهتر است.»

تا آن جا که می‌فرماید:

﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛^{۲۸}

و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «بکشیدش یا بسوزانیدش.» ولی خدا او را از آتش نجات بخشید. آری، در این [نجات بخشی خدا] برای مردمی که ایمان دارند قطعاً دلایلی است.

و نیز می‌فرماید:

﴿فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛^{۲۹}

پس لوط به او [ابراهیم] ایمان آورد و [ابراهیم] گفت: «من به سوی پروردگار خود روی می‌آورم، که اوست ارجمند حکیم.»

خداوند در بیانی دیگر نسبت به این داستان می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ * ءَإِفْكَآ آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ﴾؛^{۳۰}

ابراهیم از پیروان او بود. (به خاطر بیاور) هنگامی را که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد. هنگامی که به پدر و قومش گفت: «این ها چیست که می‌پرستید. آیا غیر از خدا به سراغ این معبودان دروغین می‌روید.»

تا آن جایی که می‌فرماید:

﴿قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ * فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ * وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّدِينَ﴾^{۳۱}

[بت پرستان] گفتند: «برایش [کوره] خانه‌ای بسازید و در آتشش بیندازید.» پس خواستند به او نیرنگی زنند؛ ولی [ما آنان را پست گردانیدیم] و او از این مهلکه به سلامت بیرون آمد. و [ابراهیم] گفت: «من به سوی پروردگارم رهسپارم، زود است که مرا راه نماید.»

این آیه، به داستان هجرت ابراهیم علیه السلام از وطنش اشاره دارد. وطنی که در آن به دنیا آمد و پرورش یافت و اولین دعوت و تبلیغ خود را آغاز نمود. این دعوت بلافاصله پر از هم‌دستی و اقدام مردم بر کشتن و آتش زدن او بود. لکن عنایت الهی شامل حال او شد، نقشهٔ آنان به هم خورد، توطئهٔ آنها شکست خورد و دست قدرت الهی از رهبری صالح و نعمت الهی حفاظت کرد. اما وضعیتی که قوم ابراهیم در برابر رهبری الهی – یعنی ابراهیم – گرفتند، ناسپاسی آشکار در برابر نعمت الهی و از بین بردن حرمت آن بود و بدین جهت سزاوار بود در حق آنان سنت انحسار نعمت الهی جاری شود و دستور خدا بر ترک آن سرزمین و آن مردم به هر جایی که خدا بخواهد صادر شد. بدین طریق سنت غیبت در رهبری الهی به شکل «هجرت» یا «غیبت مکانی» جاری شد.

ب) از دیگر نمونه‌های جریان سنت غیبت در رهبر الهی، داستان حضرت موسی علیه السلام است؛ زمانی که مردم از او سرپیچی کردند و بر چنین کاری اصرار ورزیدند. خدا در قرآن داستان را چنین بیان می‌کند:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ * يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَئِن تَرْتُدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ﴾^{۳۲}

و [یاد کن] زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من، نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن‌گاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد، و شما را پادشاهانی ساخت، و آن‌چه را که به هیچ کس از جهانیان نداده بود، به شما داد. ای قوم من، به سرزمین مقدّسی که خداوند برای شما مقرر داشته است درآیید، و به عقب بازنگردید که زیانکار خواهید شد.» گفتند: «ای موسی، در آن‌جا مردمی زورمندند.»

تا آن‌جا که می‌فرماید:

﴿قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبِّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾^{۳۳}

گفتند: «ای موسی، تا وقتی آنان در آن [شهر]ند ما هرگز پای در آن ننهیم. تو و پروردگارت بروید! و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم.» [موسی] گفت: «پروردگارا! من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم؛ پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز.

طبرسی در مجمع البیان از بعضی از مفسران نقل می‌کند:

موسی و هارون در بیابان نبودند، زیرا قرار گرفتن در بیابان نوعی عذاب است. بنی‌اسرائیل در ازای هر روزی که گوساله پرستیدند یک سال عذاب شدند در حالی که انبیا عذاب نمی‌شوند.

جدایی بین بنی‌اسرائیل و رهبر الهی آنان یعنی موسی و هارون با اصرار مردم بر سرپیچی و عدم پیروی از رهبر به وجود آمد. نفرین موسی و درخواست جدایی میان آن دو (موسی و هارون) و قوم فاسقشان بر اساس جریان سنت الهی بود نه به واسطه دلگیری و به ستوه آمدن موسی از قومش؛ چرا که آن قوم با گوساله‌پرستی سرپیچی بالاتری نموده بودند، ولی حضرت موسی علیه السلام به ستوه نیامد و درخواست جدایی بین خود و قومش را نکرد؛ زیرا در آن زمان حضرت موسی میان مردم نبود و وقتی هارون مردم را از گوساله‌پرستی نهی کرد، آنان از او خواستند تا زمانی که موسی می‌آید، صبر کند. خداوند این جریان را چنین بیان می‌کند:

﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي * قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى﴾؛^{۳۴}

و در حقیقت، هارون قبلاً به آنان گفته بود: «ای قوم من، شما به وسیله این [گوساله] مورد آزمایش قرار گرفته‌اید، و پروردگار شما [خدای] رحمان است، پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید.» گفتند: «ما هرگز از پرستش آن دست برنخواهیم داشت تا موسی به سوی ما بازگردد.»

هارون هم با آن درخواست موافقت کرد. به همین دلیل حضرت موسی علیه السلام پس از بازگشت، او را مورد بازخواست قرار داد. خداوند جریان را این‌گونه حکایت می‌کند:

﴿قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي * قَالَ يَبْنَؤُمْ لَنَا تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾؛^{۳۵}

[موسی] گفت: «ای هارون، وقتی دیدی آن‌ها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد، که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟» [هارون] گفت: «ای پسر مادرم، نه ریش مرا بگیر و نه [موسی] سرم را؛ من ترسیدم بگویم: میان بنی‌اسرائیل تفرقه انداختی و سخنان مرا مراعات نکردی.»

حضرت موسیٰ علیه السلام عذر هارون را پذیرفت و جریان با توبه بنی اسرائیل و پذیرش توبه از ناحیه خداوند به پایان رسید. اما موقعیت بنی اسرائیل از جریان ورود به سرزمین مقدس با موقعیت آنان در جریان پرستش گوساله تفاوت اساسی دارد؛ تفاوت در این است که در جریان ورود به سرزمین مقدس، بنی اسرائیل اصرار به مخالفت دستور رهبر الهی مبنی بر دخول به این سرزمین داشتند و صریحاً سرپیچی کرده و به رغم تأکید و دعوت مکرر به فرمان برداری از رهبری الهی، سر باز زده و مخالفت ورزیدند، چنان که خداوند می گوید:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ * يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمَقْدَسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَئِنْ تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾^{۲۶}

و [یاد کن] زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من، نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن گاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد، و شما را پادشاهانی ساخت، و آن چه را که به هیچ کس از جهانیان نداده بود، به شما داد. ای قوم من، به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است درآیید، و به عقب بازنگردید که زیانکار خواهید شد.» گفتند: «ای موسی، در آن جا مردمی زورمندند و تا آنان از آن جا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی شویم. پس اگر از آن جا بیرون بروند ما وارد خواهیم شد.» دو مرد از [زمره] کسانی که [از خدا] می ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود، گفتند: «از آن دروازه بر ایشان [بتازید و] وارد شوید؛ که اگر از آن، درآمدید قطعاً پیروز خواهید شد، و اگر مؤمنید، به خدا توکل کنید.» گفتند: «ای موسی، تا وقتی آنان در آن [شهر]ند ما هرگز پای در آن ننهیم. تو و پروردگارت برو [ید] و جنگ کنید که ما همین جا می نشینیم.» [موسی] گفت: «پروردگارا! من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم؛ پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز. [خدا به موسی] فرمود: «[ورود به] آن [سرزمین] چهل سال بر ایشان حرام شد، [که] در بیابان سرگردان خواهند بود. پس تو بر گروه نافرمانان اندوه مخور.»

اصرار بر سرپیچی از فرامین رهبر الهی سبب از دست رفتن نقش او در بین مردم می‌شود و به گسست پیوند میان رهبر و پایگاه مردمی‌اش می‌انجامد. حتی از تسلط رهبر الهی بر اجرای نقش رهبری، میان مردم و جامعه‌اش جلوگیری می‌کند و این امر به طور منطقی و بر اساس اصول عقلی و قواعد حکمت موجب نقصان نعمت و ناپدید شدن رهبر الهی می‌شود تا این‌که شرایط تغییر کند و فرصت جدیدی برای اجرای رهبری الهی بین مردم فراهم آید.

ج) از دیگر نمونه‌های اجرای سنت غیبت در مورد رهبر الهی، جریانی است که درباره حضرت عیسی علیه السلام رخ داد؛ بر ضد او برخاستند و کمر به قتلش بستند، خداوند نیز او را به آسمان برد. در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَبِمَا نَقُضِهِم مِّثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِم بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغْيِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا * وَكَفَرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا * وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا * وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾^{۲۷}

پس به [سزای] پیمان شکنی‌شان، و انکارشان نسبت به آیات خدا، و کشتار ناحق آنان [از] انبیا، و گفتارشان که: «دل‌های ما در غلاف است» [لعنتشان کردیم] بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دل‌هایشان مهر زده و در نتیجه جز شماری اندک [از ایشان] ایمان نمی‌آورند. و [نیز] به سزای کفرشان و آن تهمت بزرگی که به مریم زدند، و گفته ایشان که: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم»، و حال آن‌که آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد؛ و کسانی که درباره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آن‌که از گمان پیروی می‌کنند، و یقیناً او را نکشتند. بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد، و خدا توانا و حکیم است. و از اهل کتاب، کسی نیست مگر آن‌که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد، و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.

در این آیات، حکایت دیگری از سنت غیبت در رهبری الهی به نمایش گذاشته شده است؛ چرا که خداوند حجتش را از میان مردم پنهان کرد و او را به سوی خود برد. این امر پس از آن بود که مردم از اعمال رهبری او میان خود سر باز زدند و تصمیم بر کشتن او گرفتند.

سنت غیبت در رهبری الهی بعد از عیسی علیه السلام تا بعثت پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ادامه یافت؛ چنان‌که خداوند از آن این چنین حکایت می‌کند:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^{۳۸}

ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده که در دوران فترت رسولان [حقایق را] برای شما بیان می‌کند، تا مبدا [روز قیامت] بگویید: «برای ما بشارت‌گر و هشداردهنده‌ای نیامد.» پس قطعاً برای شما بشارت‌گر و هشداردهنده‌ای آمده است. و خدا بر هر چیزی تواناست.

در روایات متعددی تأکید شده که فاصله زمانی میان حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله ما از حجت‌ها و پیامبران خالی نبوده است. جریان رهبری الهی، پی‌درپی استمرار داشته و در آن زمان پیامبران و اوصیای متعددی وجود داشته، منتهی پنهان بوده‌اند.

شیخ صدوق در کتاب *کمال الدین* پس از ذکر روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام

درباره جریان پیوسته مسیر رهبری الهی در زمان فترت وارد شده، می‌فرماید:

معنای فترت آن است که بین عیسی و پیامبر، رسول، نبی و وصی آشکار و مشهور همانند پیامبران گذشته نبوده است. قرآن بر این مطلب دلالت می‌کند؛ آن‌جا که می‌فرماید: پیامبر در زمان فترت رسل مبعوث شد، نه در زمان فترت انبیا و اوصیا، بلکه بین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عیسی علیه السلام پیامبران و امامان پنهان و خائف بودند، همانند خالد بن سنان عیسی. او پیامبری بود که هیچ‌کس پیامبری‌اش را انکار نکرد، به دلیل آن‌که روایات از خاص و عام بر این مطلب دلالت دارد و این روایات مشهور میان آن‌هاست... و بین بعثت او و بعثت پیامبر ما پنجاه سال فاصله بود.

سنت چند مرحله‌ای بودن غیبت رهبری الهی (مراحل غیبت رهبر الهی)

غیبت رهبر الهی دارای مراحل متعددی است. این تعدد به حسب شرایطی است که رهبری الهی را دربر می‌گیرد و نیز به سبب تفاوت فرصت‌هایی است که برای عمل او مقدر شده است. مراحل غیبت به حسب آن‌چه از قرآن و سنت معصومان می‌یابیم عبارتند از:

مرحله اول: غیبت تجمید و کناره‌گیری

در این مرحله، رهبر الهی دایره فعالیت رهبری خود را جمع می‌کند و از ساحت رهبری آشکار و صریح کناره می‌گیرد و در ظاهر عزلت می‌گزیند و فعالیت‌های رهبری خود را در محدوده‌ای خاص دنبال می‌کند. این امر زمانی به وقوع می‌پیوندد که مردم در برابر قوای سیاسی مخالف رهبر الهی سر تسلیم فرود آورند، از پیروی رهبر الهی سر باز زنند، راه سرپیچی و جدایی از رهبری را برگزینند و بر مخالفت با او اصرار ورزند. اما با چنین رفتاری از مردم، تمامی روزه‌های فعالیت برای رهبر الهی بسته نمی‌شود، بلکه برخی از فرصت‌های محدود باقی می‌ماند و رهبری با بهره‌گیری از آن فرصت‌ها

می‌تواند مؤمنان رنجیده و خسته را تربیت کند و آنان را برای قیام در زمان مناسب آماده نماید. این همان سنتی است که دربارهٔ موسی علیه السلام، بعد از آن که قومش دچار عذاب بیابان شدند، جاری شد.

مرحله دوم: غیبت هجرت

در این سنت، رهبر الهی محلی که در آن فعالیت رهبری خود را آغاز نموده بود، ترک می‌کند و به محل دیگری می‌رود و این زمانی است که جامعهٔ اول، تمامی فرصت‌های همراهی با رهبری الهی را دست دهد و نیروهای مخالف رهبری که زمام حکومت را در دست گرفته‌اند، قصد کشتن و نابودی رهبر الهی را داشته یا او را به گونه‌ای در محاصره قرار دهند که به طور کامل از پایگاه مردمی خود جدا شود. چنین غیبتی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد، چنان که این آیه کریمه از آن حکایت می‌کند:

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^{۳۹}

و [یاد کن] هنگامی را که کافران دربارهٔ تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا [از مکه] اخراج کنند، و نیرنگ می‌زدند، و خدا تدبیر می‌کرد، و خدا بهترین تدبیرکنندگان است.

چنان که گذشت، این سنت پیش از این نیز دربارهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام جاری شد، همان‌طور که دربارهٔ حضرت موسی علیه السلام در ابتدای پیامبری‌اش اتفاق افتاد؛ آن‌جا که خداوند می‌فرماید:

﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ * فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^{۴۰}

و از دورافتاده‌ترین [نقطه] شهر، مردی دوان‌دوان آمد [و] گفت: «ای موسی، سران قوم دربارهٔ تو مشورت می‌کنند تا تو را بکشند. پس [از شهر] خارج شو. من جداً از خیرخواهان توام.» موسی ترسان و نگران از آن‌جا بیرون رفت [در حالی که می‌گفت: «پروردگارا، مرا از گروه ستمکاران نجات بخش.»

مرحله سوم: غیبت استتار

هرگاه در یک مرحلهٔ زمانی معین، تمامی مجال‌های عمل برای رهبری الهی بسته شود، به گونه‌ای که به سبب تسلط نیروهای دشمن بر همهٔ مناطق آمادهٔ پذیرش رهبری الهی، اجرای سنت هجرت نیز بی‌فایده باشد، در این هنگام نوبت غیبت استتار فرا می‌رسد و آسمان، نعمت بزرگش را باز پس می‌گیرد و از آن محافظت می‌نماید تا زمانی که مردم مجال تازه‌ای برای در آغوش کشیدن رهبر الهی و همکاری با او برای ایجاد جامعهٔ عادلانه و اجرای سنت جانشینی صالحان در زمین فراهم آورند.

روشن شد که اجرای سنت استتار رهبری الهی، با اجرای سنت دیگری در میان مردم ملازم است؛ سنتی که موجب برانگیخته شدن رهبری می‌شود و نام آن «سنت استبدال» است. سنت استبدال بر اساس یک‌سری قواعدی که بر آن حاکم است جاری می‌شود. مهم‌ترین قاعده برای اجرای سنت استبدال عبارت است از این که مردم پیمانی را که با رهبری الهی بسته‌اند، نقض کنند. در این صورت صلاحیت خلافت الهی و آمادگی برای یاری و پیروی از رهبر الهی را از دست می‌دهند.

بر این اساس، سنت استبدال و سنت استتار رهبری الهی که در عیسی علیه السلام پدیدار شده بود، در یک زمان اجرا شد. خداوند در آیات 155 تا 159 سوره نساء _ که پیش‌تر آمد _ جریان را بازگو می‌کند. بنی اسرائیل امتی بودند که خدا برای اقامه عدالت بر روی زمین در سایه رهبری الهی موسی علیه السلام گماشته بود. آیات بسیاری از قرآن کریم بر برتری بنی اسرائیل به سبب بهره‌مندی از مقام استخلاف و جانشینی اشاره دارد؛ همانند:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ فَضَلْتُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^{۴۱}

ای فرزندان اسرائیل، از نعمت‌هایی که بر شما ارزانی داشتم، و [از] این که من شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید.

اما بنی اسرائیل به سبب پیمان شکنی، کشتن ناحق پیامبران، اقدام به کشتن رهبر الهی که در عیسی علیه السلام پدیدار شده بود _ و این آخرین فرصتی بود که آسمان در اختیار بنی اسرائیل قرار داده بود تا به راه راست بازگردند و به پیمان خود با خدا وفا کنند _ فرصت جانشینی الهی را به‌طور کامل از دست دادند و عملاً ثابت کردند که آخرین شایستگی‌های خود نسبت به انجام مسئولیت خلافت الهی در زمین را از دست داده‌اند.

دست حکمت الهی، قطعه دیگری از خاندان ابراهیم و نوادگان اسماعیل که عرب نامیده می‌شدند را برای انجام مسئولیت خلافت الهی و اقامه عدل بر زمین برگزید. در ابتدای امر، آن‌ها به زیبایی به این امر مهم جامعه عمل پوشاندند و در جزیره العرب و برخی از مناطق دیگر عدل را جاری کردند و به عنوان بهترین امت درآمدند، چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾^{۴۲}

شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید.

اما همان‌طور که تاریخ اسفبار ما حکایت می‌کند، این امت راه بنی اسرائیل را پیمودند و عهد و میثاق خود را با خدا شکستند و از پیروی رهبر الهی، سر باز زدند تا آن‌جا که با ذبح سبط رسول

اکرم عليه السلام _ امام حسین عليه السلام _ و نابودی اهل بیت عليهم السلام و اصحاب صالح او، دچار بدترین جرمی که تاریخ انسانی می‌شناسد، شدند.

به دنبال چنین امری، آسمان سنت استبدال را بر این گروه مانند پیشینیان جاری کرد و این سنت با سنت کناره‌گیری عملی از رهبری الهی همراه شد تا زمینه‌ای برای اجرای سنت استتار کامل باشد. البته سنت استتار زمانی جاری می‌شود که رهبری الهی، در زمان کناره‌گیری‌اش _ یعنی از زمان امام سجاد عليه السلام تا امام حسن عسکری عليه السلام _ مردم را برای اجرای چنین سنتی آماده کرده باشد. سنت استتار زمانی جاری می‌شود که این امت مانند امت‌های پیشین فرصت خلافت الهی را از دست دهند. در این زمان است که رهبر الهی، به غیبت کامل می‌رود و این غیبت تا زمانی طول می‌کشد که امت به رشد و بلوغ رسد و از نو، شایستگی‌های خلافت الهی را به دست آورند. در این هنگام وعده الهی جاری می‌شود که:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛^{۴۳}

و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

و همان‌گونه که خدا فرمود:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»؛^{۴۴}

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند.

منابع

1. *كمال الدين و تمام النعمة*، محمد بن على بن بابويه صدوق، تعليق: على اكبر غفارى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، 1363ش.
2. *مجمع البيان*، فضل بن حسن طبرسى، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، 1415ق.
3. *نهج البلاغه*، شريف رضى، قم، انتشارات هجرت، چاپ اول، 1414ق.

پی نوشت‌ها

۱. سوره بقره، آیه 30.
۲. سوره بقره، آیه 124.
۳. سوره ص، آیه 26.
۴. سوره نحل، آیه 36.
۵. سوره نساء، آیه 64.
۶. سوره حدید، آیه 25.
۷. سوره انبیاء، آیه 73.
۸. سوره نور، آیه 55.
۹. سوره آل عمران، آیه 110.
۱۰. سوره بقره، آیه 143.
۱۱. سوره اعراف، آیه 96.
۱۲. سوره اعراف، آیه 96.
۱۳. سوره نور، آیه 54.
۱۴. سوره اعراف، آیه 94 - 95.
۱۵. سوره یوسف، آیه 6.
۱۶. سوره مائده، آیه 3.
۱۷. سوره بقره، آیه 150 - 151.
۱۸. سوره ابراهیم، آیه 7.
۱۹. سوره ابراهیم، آیه 5 - 6.
۲۰. سوره اعراف، آیه 156.
۲۱. نهج البلاغه، ص 50، خطبه 3.
۲۲. سوره ابراهیم، آیه 28 - 29.
۲۳. سوره اسراء، آیه 76 - 77.
۲۴. سوره نوح، آیه 5 - 9.
۲۵. سوره نوح، آیه 26 - 27.
۲۶. آیات 76 و 77 که به آنها اشاره شد.
۲۷. سوره عنکبوت، آیه 16.
۲۸. سوره عنکبوت، آیه 24.
۲۹. سوره عنکبوت، آیه 26.
۳۰. سوره صافات، آیه 83 - 86.

-
٣١. سورة صافات، آية 97 - 99.
٣٢. سورة مائدة، آية 20 - 22.
٣٣. سورة مائدة، آية 24 - 25.
٣٤. سورة طه، آية 90 - 91.
٣٥. سورة طه، آية 92 - 94.
٣٦. سورة مائدة، آية 20 - 26.
٣٧. سورة نساء، آية 155 - 159.
٣٨. سورة مائدة، آية 19.
٣٩. سورة انفال، آية 30.
٤٠. سورة قصص، آية 20 - 21.
٤١. سورة بقره، آية 47.
٤٢. سورة آل عمران، آية 110.
٤٣. سورة انبياء، آية 105.
٤٤. سورة نور، آية 55.